



۰۲ جولای، ۲۰۲۶

احمد فواد ارسلا

بمباران افراد ملکی افغان و ظهور قطر به عنوان جایگزین پاکستان در دیپلماسی



پاکستان دیگر صرف یک دولت گرفتار بحران نیست. این کشور از مرحله ای بسیار خطرناک تر عبور کرده است: به یک صادرکننده نظام مند بی ثباتی تبدیل شده که فروپاشی داخلی آن اکنون به طور جدایی ناپذیر با تهاجم خارجی اش گره خورده است. این واقعیت در هیچ جا به اندازه پیوند مستقیم میان تلفات افراد ملکی افغان و بی اهمیت شدن فزاینده دیپلماتیک پاکستان آشکار نیست، آن هم در شرایطی که قطر به گونه قاطع در صحنه جهانی جایگزین آن می شود.

نخست باید به محکوم کننده ترین واقعیت پرداخت: رفتار پاکستان در افغانستان. تنها در ماه جون ۲۰۲۶، حملات هوایی پاکستان دست کم ۳۶ فرد ملکی را کشت و بیش از ۱۶۰ تن دیگر، از جمله زنان و کودکان، را زخمی کرد. این رویدادها مواردی پراکنده و جداگانه نیستند، بلکه بخشی از یک نمونه وسیع تشدید تنشجات سرحدی است که بارها به آسیب رسیدن به افراد ملکی افغان انجامیده است.

این مبارزه با تروریسم نیست، بلکه فرسایش مشروعیت در زمان واقعی است.

دولتی که به گونه مکرر در آن سوی خط دیورند افراد ملکی افغان را می‌کشد، قدرت را به نمایش نمی‌گذارد، بلکه از دست رفتن کنترل، نبود دقت، و فقدان پاسخگویی را نشان می‌دهد. در محیط جیوپولیتیک امروز، این عوامل مستقیماً به بی‌اعتمادی دیپلماتیک تبدیل می‌شوند. این بی‌اعتمادی اکنون جایگاه جهانی پاکستان را تعریف می‌کند.

در حالی که پاکستان در خارج تشنجات را افزایش می‌دهد، در داخل نیز همزمان در حال شکاف برداشتن است. این وضعیت در کشمیر به وضوح دیده می‌شود، جایی که مهندسی سیاسی به خشونت انجامیده است. در جون ۲۰۲۶، برخوردهای مرتبط با چوکی های انتصابی شورا مورد مناقشه برای پناهندگان کشمیری بود، حد اقل هفت کشته، از جمله نیروهای امنیتی، برجا گذاشت و بی‌ثباتی تشکلات حکومتی را که پاکستان مدعی اداره آن است، آشکار ساخت. گزارش‌های تکمیلی که در سطح بین‌المللی ارائه شده‌اند، از سرکوب‌های وسیع خبر می‌دهند، با ده‌ها کشته و صد ها توقیف، که نشان دهنده تعمیق یک بحران انسانی و سیاسی است.

این ثبات نیست، بلکه نا آرامی مهار شده‌ای است که به گونه دوره ای منفجر می‌شود. اگر به سمت غرب حرکت کنیم، تصویر تیره‌تر می‌شود. در بلوچستان، قضیه داکتر مهرنگ بلوچ به تمثال برخورد دولت در برابر مخالفت تبدیل شده است. او که یک فعال برجسته حقوق بشر است، پس از سال‌ها مبارزه علیه ناپدید سازی‌های اجباری و سوء استفاده های دولتی، به حبس ابد محکوم شد. بازداشت و محاکمه او موجی از اعتراضات، محکومیت های بین‌المللی، و توجه تازه به ادعاهای سرکوب نظام مند را برانگیخته است.

این حکومتداری نیست، بلکه جایگزینی مشروعیت با اجبار است. در خیبر پختونخوا، خشونت به بخشی از واقعیت روزمره تبدیل شده است. حملات، انفجارها و عملیات گروه های مسلح همچنان جان انسان ها را می‌گیرند، در حالی که پاسخ های امنیتی نیز اغلب به تلفات بیشتر غیرنظامیان منجر می‌شود. آمار تاریخی و معاصر نشان می‌دهد که هر سال صدها نفر کشته می‌شوند و مرز میان تروریسم و مبارزه با تروریسم به چرخه ای پیوسته از خشونت بدل شده است.

این موفقیت در ضدشورش نیست، بلکه فلج ستراتیژیک است. این شکاف های داخلی مستقیماً به رفتار خارجی پاکستان دامن می‌زنند. دولتی که در حفظ کنترل در داخل مرزهای خود ناتوان است، اغلب تلاش می‌کند قدرت را به بیرون نمایش دهد. حملات هوایی پاکستان به افغانستان نمونه کلاسیک این تحرک است.

اما در محیط جیوپولیتیک امروز، چنین رفتاری عواقب فوری دیپلماتیک دارد.

تلفات افراد ملکی افغان به صورت جداگانه ارزیابی نمی شود، بلکه به عنوان میزان از غیر قابل اعتماد بودن ستراتژیک تفسیر می گردد. هر رویداد، تردید جهانی درباره نیت، انضباط و توانایی پاکستان برای عمل به عنوان یک دولت مسئول را افزایش می دهد.

به همین دلیل است که پاکستان در عمل کنار گذاشته شد.

در حالی که اسلام آباد تلاش می کرد خود را به عنوان میانجی در بحران های جهانی مطرح کند، واقعیت اصلاحی سختی را تحمیل کرد. در مهم ترین تحول دیپلماتیک اخیر میان ایالات متحده و ایران، پاکستان به طور کامل دور زده شد.

در عوض، قطر به عنوان میانجی مورد اعتماد ظهور کرد.

این تغییر نمایشی نیست، بلکه اساسی است. قطر اعتبار، بی طرفی و انضباط ستراتژیک را به نمایش گذاشت، در حالی که پاکستان بی ثباتی، ناسازگاری و گرایش های اجبار آمیز را نشان داد. این تفاوت تعیین کننده است.

میانجی گری دیپلماتیک بر پایه اعتماد استوار است. اعتماد نیازمند خویشتن داری، پیش بینی پذیری و پایبندی به ضوابط بین المللی است. پارچه امتحان پاکستان، شامل تلفات افراد ملکی در خارج، سرکوب سیاسی در داخل، و خشونت مداوم داخلی، هر سه این عناصر را تضعیف می کند.

نتیجه، حذف موقتی نیست، بلکه بی اعتمادی پایدار است.

تناقض ستراتژیک اکنون به طور کامل آشکار شده است. پاکستان خود را قربانی تروریسم معرفی می کند، در حالی که اقداماتی انجام می دهد که کشورهای همسایه را بی ثبات می سازد. از اهمیت دیپلماتیک سخن می گوید، اما در مذاکرات حیاتی نادیده گرفته می شود. از کارایی نظامی ادعا دارد، اما نتایجی تولید می کند که موقعیت خودش را تضعیف می کند.

این عمق ستراتژیک نیست، بلکه فرسایش ستراتژیک است.

مسیر پیش رو روشن است. آسیب به افراد ملکی به بی اعتمادی دیپلماتیک می انجامد. بی اعتمادی به حذف می انجامد. حذف نفوذ را کاهش می دهد و این امر خود رفتار تهاجمی تر را تشویق می کند. پاکستان اکنون در این چرخه گرفتار شده است.

و همان گونه که صعود قطر نشان می دهد، نظام بین الملل منتظر نمی ماند. وقتی یک بازیگر اعتبار خود را از دست می دهد، بازیگر دیگری جای آن را می گیرد.

پاکستان صرفاً مورد انتقاد قرار نمی گیرد.

بلکه در حال جایگزین شدن است.